

قرآن مبین

(۱۸)

سوره ناس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره ناس

روایتی در فضیلت سوره:

الرّسول (صلی الله علیه و آله) - مَنْ قَرَأَهَا عِنْدَ النَّوْمِ كَانَ فِي حِرْزِ اللّٰهِ تَعَالَى حَتَّى يُصْبِحَ وَ هِيَ عُوذَةٌ مِنْ كُلِّ أَلْمٍ وَ وَجَعٍ وَ آفَةٍ وَ هِيَ شِفَاءٌ لِمَنْ قَرَأَهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۵۱۰

آیات ۱ تا ۳:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ

رَبِّ:

مقایس: إصلاح الشئیء و القيام علیه.

مفردات: إنشاء الشئیء حالاً فحالاً إلى حدّ التّمَام.

التحقیق: سوق الشئیء إلى جهة الكمال و رفع النّواقص بالتخلية و التحلية، و هذه الحقيقة الأصلية يعبر عنها في مورد

بالإصلاح، و في مورد آخر بالإنعام و في الآخر بالمدبّر. و أمّا المالكية و المصاحبة و السّيادة و ... من لوازم الأصل و من آثاره.

اصلاح دائمی شیء (مقایس)، راهبری شیء در همه حالات تا رساندن به حد کمال (مفردات)، راهبری و رساندن شیء یا موجود تا سر حد کمال با رفع نواقص، و ایجاد کمالات مختص آن.

ملک:

مقایس: يدلّ على قوّة فى الشىء و صحة.

التحقيق: هو التسلط على شىء بحيث يكون اختياره بيده، و هذا التسلط إمّا بالنسبة الى ذات الشىء اصلاً و فرعاً كما فى مالكية الله لخلقه، أو بالنسبة الى الذات اعتباراً كما فى المملوك و المبيع و

تسلط بر چیزی به شکلی که اختیار آن در دست مسلط باشد. این تسلط می تواند حقیقی مانند مالکیت خداوند متعال، یا مجازی مانند مالکیت انسان بر اموالش باشد.

اله:

مفردات: عبد و قیل هو من اله أى تحیر.

التحقيق: بمعنى العبادة، و الفرق بين المادتين أنّ العبادة قد أخذ فيها قيد الخضوع و الإله أخذ فيه قيد التحير. و ظهر ايضاً أن كلمة الله أصلها من اله ياله، بقرينة اللغة العبرية و لعدم الحاجة فيها الى التكلّف و لكون كلمة اله شائعة استعمالها فى هذا المعنى ثمّ دخلت عليها الألف و اللام ثمّ صارت علماً بالغلبة، و بكثرة الاستعمال فيه تعالى فقيل لا إله إلا الله. فالإله بمعنى العبادة و التحير، غلب استعماله فى ما يعبد و يتوجّه اليه و يخضع لديه.

دو ریشه برای آن ذکر شده است، برخی ریشه را اَله به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را اَله به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحیر. الله نیز بنا بر تحقیق از همین اَله اخذ شده است نه از وله؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

جامع معنا معبودی است که انسان را به تحیر و می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.

سوره‌ی فلق و ناس را معوذتین گویند، بعید نیست که این دو سوره با هم، یا با فاصله‌ی اندکی از هم نازل شده باشند. معنای استعاذه به صورت مبسوط در سوره‌ی فلق بیان گردید.

فحوای کلی سوره‌ی فلق درباره‌ی مخلوقات و شروری است که از آنها برمی‌خیزد؛ و سوره‌ی ناس درباره‌ی خداوند متعال، و پناه بردن به او است.

مطالب پیرامون قل و استعاذه در سوره‌ی فلق بیان گردید.

در آیات ابتدایی سوره خداوند متعال با ۳ وصف توصیف می‌شود: ربّ، اله و ملک. مرحوم علامه در چرایی آمدن این اوصاف تعبیر جامعی دارند:

من طبع الإنسان إذا أقبل عليه شر يحذره و يخافه على نفسه و أحسن من نفسه الضعف أن يلتجئ من يقوى على دفعه و يكفيه وقوعه و الذي يراه صالحا للعوذ و الاعتصام به أحد ثلاثة إما رب يلي أمره و يدبره و يربيه يرجع إليه في حوائجه عامة، و مما يحتاج إليه في بقائه دفع ما يهدده من الشر، و هذا سبب تام في نفسه، و إما ذو قوة و سلطان بالغة قدرته نافذ حكمه يجيره إذا استجاره فيدفع عنه الشر بسلطته كملك من الملوك، و هذا أيضا سبب تام مستقل في نفسه.

و هناك سبب ثالث و هو الإله المعبود فإن لازم معبودية الإله و خاصة إذا كان واحدا لا شريك له إخلاص العبد نفسه له فلا يدعو إلا إياه و لا يرجع في شيء من حوائجه إلا إليه فلا يريد إلا ما أراده و لا يعمل إلا ما يشاؤه.

سپس ایشات آیاتی را نقل می‌کنند که این اوصاف در آنها بیان شده است:

هر سه صفت در این کریمه بیان شده است: سوره زمر، آیه ۶: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانَّى تُصْرَفُونَ.

مالکیت در این دو آیه بیان شده است: سوره مزمل، آیه ۹۱: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا.

سوره حدید، آیه ۵: لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

وقتی انسان خداوند را با این اوصاف درک کرد، قهراً و باطناً به او پناه خواهد برد. او مربی انسان است، حال و آینده‌اش را می‌داند، و او را به سوی هدف والایش راهبری می‌کند. او مالک حقیقی انسان نیز هست، انسان عبد محض و طلق او است، بنابراین مسیر و خطرات انسان را از خودش بهتر می‌داند، و یک لحظه او را رها نمی‌کند. و در نهایت او معبود انسان است، جامع معنای ربّ و مالک، اله است. خضوع و بندگی تکویناً فقط برای او است. درست است که انسان راهی به شناخت او ندارد، و انجامش جز تحیر نیست، اما بندگی تنها و شیرین‌ترین راه برای انسان است.

آمدن واژه‌ی ناس علاوه بر لطافت ادبی، لحاظ معنایی هم دارد. پیامبر خود از مردم است و به او پناه می‌برد. وجهه‌ی خلقی ایشان یکی از انسان‌ها است، پس وقتی او پناه می‌برد، همه‌ی موجودات راهی جز پناه بردن به خداوند متعال ندارند.

ترتّب معرفتی نیز در آمدن این اوصاف وجود دارد. حال انسان نسبت به خداوند وجود مراتبی دارد. در ابتدا انسان در تمامی ساحت‌های زندگی وجود ربّی را حسّ می‌کند، که او را پیش می‌برد. می‌بیند همه‌ی امورش تحت ربوبیت با عظمتی است، و حال ذلّت و خضوعی در قلبش پیدا می‌شود. می‌خواهد خود را به کلی به او بسپارد، حال بندگی و عبودیت حقیقی این‌جا جلوه‌گر می‌شود. سپس او را مالک حقیقی خود می‌بیند. چنان‌که در لسان بعضی از عرفا آمده است: العبد کالمیت بین یدی الغسال. (سند روایی برای این روایت نیافتم) وقتی بنده از این حال خشنود و راضی باشد، حال دیگری برایش جلوه‌گر می‌شود؛ خود را در میان عظمت او متحیر می‌یابد. باز جمله‌ای در لسان عرفا هست که تا

کنون سندش را نیافته‌ام: اللهم (ربّ) زدنی فیک تحیّراً. هر آن بر این تحیّر افزوده می‌شود، و در نهایت به لا إله إلاّ الله که همان إله است می‌رسد؛ و خود را به کلّی می‌بازد. این مفهوم حقیقی پناه بردن است.

مطلب فوق که نگاشته شد به المیزان مراجعه کردم، در عجب دیدم که ایشان در صفحه‌ی ۴۵۹ جلد ۲۰ می‌فرماید:
و مما تقدم ظهر أولاً وجه تخصيص الصفات الثلاث: الرب و الملك و الإله من بين سائر صفاته الكريمة بالذكر و كذا وجه ما بينها من الترتيب فذكر الرب أولاً لأنه أقرب من الإنسان و أخص ولاية ثم الملك لأنه أبعد منالا و أعم ولاية يقصده من لا ولي له يخصصه و يكفيه ثم الإله لأنه ولي يقصده الإنسان عن إخلاصه لا عن طبعه المادي.

آیات ۴ تا ۶:

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.

وسوس:

مقایس: کلمه تدلّ علی صوت غیر رفیع، یقال لصوت الحلیّ وسواس و همس.

التحقیق: هو جریان صوت خفیّ یحدث فی النفس من دون أن یكون علی حقیقة. سواء كان من شیطان انس أو جنّ. و یقابله الوحی و الالهام و ما یلقى فی النفس رحمانیاً.

حدیث نفس با صوت خفیّ که غالباً حقیقتی و رای آن نیست.

خنس:

مقایس: یدلّ علی استخفاء و تستر. قالوا الخنس: الذهاب فی خفیه.

التحقیق: هو التأخّر اذا كان من شأنه التقدم و الانبساط.

تهذیب: قال اکثر أهل التفسیر إنّها النجوم و خنوسها أنّها تغیب و تکنس: تغیب أيضاً كما یدخل الضبیّ فی کناسة و الخنّس جمع خانس تستر كما تکنس الطباء.

پنهان شدن که معولاً پس از آشکار شدن است. طوری که گویا رخ می نماید و بلافاصله پنهان می شود.

صدر:

مقایس: اصلان: أحدهما یدلّ علی خلاف الورد (ورود)، و الآخر صدر الانسان و غیره.

ظهور این آیات در وسوسه‌های شیطان است. صفت خناس که درباره‌ی شیطان آمده است بسیار دقیق است. همان‌طور که در لغت بیان شد خناس ظهور بعد الإختفاء است. وسوسه‌ی شیطان آن‌قدر خفی و پنهان است که گویا اصلاً شنیده نمی‌شود. پس از تن دادن به آن است که انسان متوجه می‌شود. ناگهان می‌بیند رغبتی به کاری پیدا می‌کند، که اصلاً در ذهنش هم به آن کار متوجه نبود. ناگهان میل عجیبی به آن کار پیدا می‌کند. در لغت خنس رکن دیگر معنایی هم وجود دارد؛ وسوسه می‌کند و ناگهان مخفی می‌شود. تا انسان به این وسوسه‌ها ملتفت می‌شود می‌بیند اصلاً وجود ندارد.

راه‌هایی از این وساوس که بسیار مخفی استرا در دو آیه از قرآن نقل می‌کنیم:

۱. در سوره‌ی زحرف، آیه ۳۶ آمده است: **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**. بنابراین اگر کسی یاد خدا باشد، شیطان با او کاری ندارد.

۲. در سوره‌ی مجادله، آیه ۱۹ هم چنین آمده است: **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**.

در نتیجه از وساوس گریزی نیست، یاد خدا باعث می‌شود که مخفی شود، و به محض غفلت دوباره پدیدار می‌گردد.

در آیه‌ی ۵ محلّ این وسوسه‌ها بیان می‌گردد، مراد از سینه قلب است. چرا که محلّ قرارگیری قلب، سینه‌ی انسان است؛ و مراد از قلب جان انسان است. در سوره‌ی حجّ آیه‌ی ۴۶ آمده است: **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**.

روشن می‌گردد که این وساوس با گوش و دیگر حواس قابل درک نیست، بلکه در جان اثر می‌گذارد، و برای همین است که انسان ناگهان میل و رغبتی به فعل پیدا می‌کند.

آیه‌ی ۶ انحصار را از شیطان جتنی برمی‌دارد، و انسان‌هایی که ملقی چنین وساوسی هستند را نیز شامل می‌شود. در سوره‌ی انعام، آیه ۱۱۲ آمده است: **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ**.

در نتیجه وسوسه‌ی شیاطین بسیار جدی است، و نمی‌توان از آن به سادگی عبور کرد. رهایی از آن یک راه بیشتر ندارد، یاد خدا و پناه بردن به او.

دو روایت برای تکمیل بحث:

علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه) - الوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ اسْمُ الشَّيْطَانِ فِي صُدُورِ النَّاسِ يُوسْوِسُ فِيهَا وَ يُؤَيِّسُهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعِدُهُمُ الْفَقْرَ وَ يَحْمِلُهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي وَ الْفَوَاحِشِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ .
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۵۱۲

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله) - مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أُذُنَانِ أُذُنَانِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلِكُ وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلِكِ وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ أَيَّدَهُمُ بِرُوحٍ مِنْهُ .
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۵۱۲